مجله فکاهی

مُلانصرالدین

بیت المال

وای خاله..!
لایحه حجاب و عفاف شامل
بیت المال
نمی شه..؟

چه می دونم، والله!؟
ظاهرا که این
طور به نظر
می رسه!

۵۷

سال ۵ شماره نه

فکاهیِ ملانصرالدین، ارگانِ خبرگزاری فکاهیِ ملانصرالدین

www.mollanasroddin-magazine.ir

این نشریه‌ای تک نفره است. یعنی همهٔ کارهای آن، اعم از نوشته و کارتون و کاریکاتور و ساخت رویه‌های نخست و پایانی و ایندیزاین، همه به دستِ حیدر سهیلی اصفهانی به انجام می‌رسد.





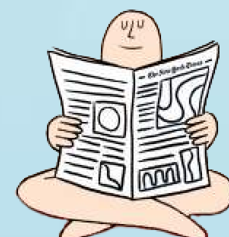




















دو کلوم حرف چیز

به قلم شلغم آقا، جناب مستطاب سردبیر



این لایحهٔ حجاب و عفاف عجب چیز خوبیه... بقرعان..!

من که خیلی خوشم اومد.

اگه قرار بود که همه چیز در واز و فله ای باشه که نمی شه که..! باید بسته بندی کرد و یه مارک هم چسبوند روش؛ هم کاملا پوشیده و مستور باشه، هم مشخص باشه مال کدوم کارخونه است. مارکش چیه... اقلا به درد کسی بخوره!

خدا خیرش بده هر کس این لایحه را پیشنهاد کرد.

یادم می‌آد این شازده پهلوی رضا دماغ، یک دفعکی گفت: «همه برید بیرون و هیچ کس هم هیچ حرفی نزنه. فقط راهپیمایی سکوت... همین جور سکوت مطلق!»

یعنی هر کی توو خیابون بود و حرفی نمی‌زد، طرفدار شازده بود. اون وختها هم که موبایل نبود. همه با خودشون حرف می‌زدن، اون هم تودلی..!

این لایحه حجاب و عفاف، نقل قول شازده است؛ هر کی لچک داره و حجاب داره پس لاجرم هواداره..!

حیف شد!

یخته قدیما، ونی بود و گشتی بود و گونی بود؛ هر کی یخته شوید رو سرش بود، یا یخته لباسش تنگ و کوتاه بود، می‌نداختن توو گونی و می‌بردن واسه شام و ناهار. البته نه این که بخورن، نه! خدا نکنه!

می‌بردن، عوضش شتیل می‌گرفتن و بعد با اون شتیل شام و ناهار می‌خوردن. این جوریا بود.

حالا هم دیر نشده... لایحهٔ حجاب و عفاف بیاد، باز هم بی‌مایه فتیره. بلاخره کسی که می‌خواد این لایحه را اجرا کنه، بی‌شتیل نمی‌شه که...

می‌باس سر کیسه را شل کنن تا چهار تا بزن بهادر گولاخ میلشون بکشه بیان سر کار.

خدا لعنت کنه کسایی رو که نون مردوم رو آجر می‌کنن! از خدا نمی‌ترسین؟ نمی‌گین این

بی‌چاره‌هایی که توو خیابون ضل ظهر واستادن تا یکی بی‌خبر بیاد بکننش توو گونی، زن و زندگی دارن؟ می‌ریزین توو خیابون بی‌حساب؟

اقلا یه کاسبی دیگه براش جور می‌کردین. مثلا یه گشت نارشاد درست می‌کردین، هر کی چادور سرش بود، بندازن توو گونی ببرن بندازن توو ون.

بلاخره زندگی خرج داره..!

این لایحهٔ حجاب و عفاف، فقط و فقط مربوط به پارچه‌جات می‌شه. خیلی‌ها می‌گن؛ عه! واسه چی این لایحه مربوط به پاکدامنی در زمینهٔ بیت‌المال نمی‌شه.

خب نباید بشه، چون اصلا معلوم نیست که این بیت المال، مال کیه؟ مال شما یا مال من یا مال بعضی‌های دیگه که از ما بهترون هستن. این نادانی دربارهٔ تعلق بیت‌المال باعث می‌شه که نشه عفاف را دربارهٔ اون اجرا کرد.

شکر خدا که همین حالا و در طول سالیان گذشته، بیت‌المال صرف کسانی شده که پیش از این، توو هفت آسمون یه ستاره نداشتن. به میمنت و فرخندگی، با عبور ظفرمندانه از پل جهاد سازندگی که با موفقیت روی رودخانهٔ نزدیک دهاتشون بسته شد، تونستن که خودشون رو به این ور پل برسونن و از منافع گستردهٔ بیت‌المال بهره‌مند بشن که اگر لایحهٔ حجاب و عفاف دربارهٔ بیت‌المال رعایت شده بود، عمرا این‌ها می‌تونستن از اون فلاکت خارج بشن.

شکر خدا، الان هم مقرر شده تا عفاف و حجاب از محدودهٔ پارچه‌جات به هیچ وجه تخطی نکنه، تا مبادا عزیزانی که سرشان را در آخور بیت‌المال کردن، از این بابت متضرر بشن.

ولله الحمد

خود خود سردبیر مستطاب



موج شادی، پس از اعلام ثبت نام از گرایش‌های سیاسی مختلف

اعلام پیش ثبت نام نمایندگان گرایش‌های سیاسی مختلف در انتخابات مجلس شورای اسلامی، موجی از شادی در ایران به راه انداخت.

به گزارش خبرگزاری فکاهی ملانصرالدین، به دنبال این خبر از شبکهٔ خبر، موجی از جیغ و خنده و شادی در شهرهای مختلف به راه افتاد. گزارش خبرنگار ما (همون پیک موتوری دروازه غار)حاکی است:

«به مخض (همون محض خودمونه) اعلام این خبر که از گرایش‌های مختلف رفتن واسه مجلس پیش ثبت نام کردن، خلاها شلوغ شده و سر هر فقره خلا (واحد شمارش خلا) دعوا شد که زودتر برن و بریزن پایین، از بس که خندیدن.»

نخستین آثار این خبر، باعث شد قیمت زعفران با سرعت سرسام‌آوری سقوط کند. در این باره، یکی از ادویه فروشان گفت: «هیچکی دیگه زعفرون نمی‌خره. اما هی می‌آن می‌پرسن ادویه‌ای نداری گریه بیاره، پوکیدیم بس که خندیدیم. خخخخخخ»

خبرنگار ما پرسید: «واسه چی خودت داری می خندی ؟ »

یاروه پاسخ داد: « به همون دلیل که تو هم داری می‌خندی..!»

خبرنگار ما افزود: « آره والله من هم پوکیدم بس که خندیدم. خیلی بامزه‌ان لاشی‌ها..!»

یه یاروه: دلار آزاد شده از کره را می ریزیم توو سفره!

یکی از یاروهای مجلس اعلام کرد: آثار آزاد شدن اموال بلوکه شده در کرهٔ جنوبی، به زودی سر سفره دیده خواهد شد.

به گزارش خبرگزاری فکاهی ملانصرالدین، یاروه به خبرنگار ما گفت: «تا حالا هر وقت رقز و روزی از بیرون شتیلیده، بلافاصله روی سفرهٔ ما ظاهر شده... این دفعه هم خدا رو شکر، داره می‌شتیله...»

خبرنگار ما پرسید: «واسه ما هم می‌شتیله یا فقط واسه بعضی‌ها می‌شتیله؟»

یاروه پاسخ داد: «وقتی سر سفرهٔ ما بشتیله، دیگه ما و شما نداریم که... ما بخوریم، مثل اینه که شوما بخوری..!»

خبرنگار ما گفت: «آره والله..! یخته مث ما باد هوا بخور، بلکم این شیکمه جمع شه... خوب نیس والله..!»

گزارش ویژه: زلزلهٔ اقتصادی در ایران، تن کینز را در گور لرزاند

معادلات اقتصادی در ایران، همهٔ نظریات اقتصادی پیش از خود را ترکاند، تا جایی که از یک هفته پیش سنگ قبر جان مینارد کینز، بزرگترین اقتصاددان قرن بیستم همچنان در حال لرزیدن است.

به گزارش خبرگزاری فکاهی ملانصرالدین، پیش از این، این ایتالیایی‌های عوضی در بخشی از نظریات اقتصادی کینز پی پی و کاری کردند که در عین افزایش عرضه، تقاضا و به دنبال آن تورم همین طور بالا می‌رفت و از بدبختی، مجبور شدند نظریهٔ جدیدی به نام «نظریهٔ تورم مارپیچ» سَنبل کنند، تا یه وقت کسی واسهٔ روح پر فتوح جان مینارد کینز «شیشکی بندری» نکشه.

حالا نوبت ایرانی‌هاست که «خوار و مادر» در گذشتهٔ کینز را به همراه بسیاری از اقتصاددانان مکاتب مختلف مجددا به عزایشان بنشانند.

مدتی است با نزولی شدن نرخ دلار در برابر ریال، تورم با سرعت بیشتری در ایران پیش می‌تازد و همهٔ اقتصاددانان احساس می‌کنند که باید مثل ابوریحان بروند و کتاب‌هایشان را یا با آب «جوب» بشورند یا کاغذ کاغذ نوش جان کنند.

یکی از اقتصاددانان خواهش و تمنا کرده است که تا علم اقتصاد مجددا بی‌عصمت نشده، هر چه سریعتر نظریه‌ای برای این وضعیتِ «لاشی‌واری» سَنبل کنند تا سنگ قبر آلفرد مارشال، کارل مارکس و بنیانگزاران مکتب شیکاگو و فرانکفورت به قر دادن نیافتاده‌اند.

فعلا که نظریهٔ اقتصادی مسلط در این ایران این است: «قند سیری سه عباسی، خامه سیری چهار عباسی آدم مفلس رو چو من وامی‌داره به رقاصی..!» اسم این نظریهٔ اقتصادی را چه بگذاریم؟ «نظریهٔ رقصان اقتصادی» خوبه؟





گفتگو با دکتر الاغ خرنژاد

دکتر الاغ خرنژاد، دستمایه‌ای است که لحن انتقادی بسیار تلخی دارد. از یک سو، نگاهی گزنده، به «ملایان مکتب نرفته‌ای» دارد که در کسوت کارشناس حوزه‌های مختلف، در هر زمینه‌ای اظهارنظر می کنند و رادیو و تلویزیون را پر کرده‌اند و از سوی دیگر «اشرف مخلوقات بودن» انسان را به سخره می گیرد. انسانی که بازیچهٔ افکار و عقاید مختلف است و به راحتی فریب می خورد. دکتر الاغ خرنژاد، موجود فرزانه و متفکری است که تنها گناهش الاغ بودن است. هرچند بهتر از خیلی از آدم‌ها می‌فهمد.

- جناب دکتر الاغ خرنژاد، کارشناس مسلمِ امور استراتژیک، از این که در این شماره هم وقت ارزشمند خودتان را در اختیارمان گذاشتین و …
- اینقده زر نزن..! باز تو اومدی؟
- جناب دکتر، یک پشته یونجهٔ تر و تازه را تحویل طویله دادم. نگران نباشین، واسه خاطر نیاوردن یونجه نیست که دارم از شما تمجید می کنم.
- پس واسه چی لاف می‌زنی که وقت ارزشمندت را گرفتم. وقت من کجا ارزش داره؟ اصلا توو این مملکت وقت کی ارزش داره که وقت من خر ارزش داشته باشه؟
- خعلی خب..! راستش امیدوار بودم که شما برای مجلس ثبت نام کرده باشین و …
- برو گمشو بیرون، وگرنه اون پشتهٔ یونجه را می‌کنم توو حلقت..!
- جناب دکتر واسه چی آخه؟
- واسه چی و زهرمار..! هزار نکبت و بارکشی و تازیانه و کتک را تحمل کردم، این یکی رو دیگه تحمل نمی‌کنم که شرافتم لکه‌دار بشه..!
- یا خود خدا..! این دیگه چی بود؟ مگه وقت ثبت نام واسه مجلس، با آدم چی کار می‌کنن؟
- ثبت نامش می‌کنن..!
- همین؟
- پ ن پ… پس چی؟
- شما جوری گفتی که من خیال کردم بی‌عصمتش می‌کنن، زبونم لال..!
- پس خیال کردی بی‌عصمتی چیه؟ بخش اعظم مردم همون اول در هیات‌های اجرایی رد صلاحیت می‌شن که از جملهٔ اون‌ها ما و شماییم.
- شما که معلومه چرا…
- بعله! چون اقلیتیم…
- زبونم لال! اصطلاح اقلیت شامل حال شما نمی‌شه…
- فرقی هم داره؟
- در جمع‌بندی نهایی، نه..! شما درست می‌فرمایین… حالا چرا ما؟ من که واسم اس ام اس اومده…
- عین فوتباله..!
- چه ربطی داره؟
- خعلی هم ربط داره… یه عده بازیکن هستن و یک عده هوادار..!
- یعنی ما هواداریم؟
- بعله..! واسه بازارگرمی ثبت نام می‌شین..!
- ایش..! بعد هم لابد از میون بازیکن‌هایی که تایید صلاحیت شدن، تعدادی برای بازی در شورای نگهبان انتخاب می‌شن، تا بعدش بخش اعظم رد صلاحیت بشن و یه عده انتخاب بشن و برن لیگ برتر که انتخابات برای مجلس باشه.
- شورای شهر هم فک کن لیگ دسته یکه..!
- خعلی چندش‌آوره… همه جا همین جوریه؟
- هر جا که حزب نیست، همین جوریه!
- اس ام اس دادن آخه..!
- این روزها واسه همه چی اس ام اس می‌دن. یه پیامک کوفتی مگه چقده ارزش داره؟
- خو آدم احساس می‌کنه آدمه..!
- خو من هم احساس می‌کنم، خرم..!
- حالا من هم احساس مشابهی با شما دارم.
- نه خیر..! مشابه نیست.
- چرا؟
- چون اولا عمرا ما خرها، شما آدمها را به جامعهٔ خودمون راه بدیم. دوم هم این که من خودآگاهی دارم که خرم و با همین احساسم کنار اومدم، اما تو همون جور که الکی خیال می‌کردی آدمی، حالا هم می‌خوای الکی خیال کنی که خری..!
- الکی!؟ پس به تعبیر بهتر، من حالا از خر هم کمترم..!
- نمی‌دونم چه اسمی آخرش روی تو بذارم. لابد رفتی ثبت نام کردی..! آره..؟
- راستش بعله..! جوگیر شدم.
- خب پس، به این ترتیب، با من کاملا همعقیده‌ای..!
- یه کمی هم از کاملا رد شده..!
- برو بچه، برو..! بذار من هم فک کنم که بلاخره کجا باید بریم که جامعهٔ خرهای ایرانی از شر شما آدمها خلاص بشن.
- حتی شما خرها، احساس می‌کنین جامعهٔ مشترک دارین، اما من احساس می‌کنم که کلا محض تماشا به دنیا اومدم..!
- ظاهرا افسردگی شدیدی گرفتی. یونجه برای افسردگی خرها خوبه، اما برای شما آدمها اصلا خوب نیست. برو یخته آب بخور..!
- ممنون! با اجازه می‌رم آب بخورم و بیام..!
- برو، برو..! نیومدی هم نیومدی..!





گپ و گفت

- موگوم جاسم، دلار که داره پایین می‌آد، پ چرا ای جنس‌ها همین طور بالا می‌رن؟
• مگه ما کشته مردهٔ دلاریم؟ ما مملکت مستقلی هستیم و سیاست اقتصادی جداگانه و کاملا خودکفا داریم.
- ببین جاسم! من همیشه ای جور مهربون نیستم ها، یه چیزی بشت موگوم، بری دوای سوختگی بزنی...
• به ما می‌خوای چیزی بگی؟ مگه همین جور حرف‌ها را هر روز از تلویزیون و رادیون نمی‌شنفی؟ کایه داری، برو به اون‌ها حرف بزن...
- کایه دیگه چنه؟
• خو نمی‌تونوم اصلش رو بوگوم، غیر قابل انتشاره... حالا اگه از اون‌ها داری، برو همین جور حرف‌ها را به اون‌ها بزن.
- خو می‌زنوم می‌خوان چیکارم کنن؟
• می‌فرستنت آب خنک بخوری..!
- تو این هوای بالای پنجاه درجه، آب خنک آرزوی هر آس و پاسیه کا... تازه می‌رم می‌خوابم زیر کولر، سه وعده غذای بی‌منت و غرولند بی‌بی سکینه می‌خورم.
• جدی ها..!؟ ما که بی‌کاریم... سی چی نمی‌ریم یه کاری بکنیم، بیفتیم زندون..!
- تا دو تا ننه‌ها سکته کنن؟
• اووووه... این چه وقت سکته زدنه، نه..!
- به هر حال..! اون‌ها فکر آبرو هستن و ما فکر سکته نزدنشون..!
• خارج که نرفتیم، دلمون زندان هم می‌خواد، نمی‌شه... والله که فقط خودکشی مونده...
- خو اوجوری هم سکته می‌زنن...
• خو بزنن! وقتی مو مردوم، دیگرون زنده بمون که چی بشه؟
- ای هم برای خودش حرفیه، والله..! حالا نگفتی چرا دلار داره می‌آد پایین، ولی این گرونی تموم نمی‌شه..؟
• ببین عبود! او روز که رفتیم موتور کویرِ عباس رو گرفتیم، وقتی لب شط داشتیم گاز می‌زدیم، چی شد؟
- هیچی افتادیم توو سرازیری، توی ناجنس هم به جای ترمز، هی گاز می‌دادی، بالای سر بالایی ولو شدیم رو زمین..!
• خو بچه! اگه ترمز می‌گرفتوم که خوار و مادر...
- هیس! حرف غیر قابل انتشار نزن..!
• یعنی پرت می‌شدیم توو شط..!
- ها..! پ این بی‌چاره‌ها گیر کردن بین سرازیری و سربالایی، واسه خاطر همین..!
• ها، بدبخت‌ها گناهی ندارن که... افتادن توو سرازیری دلار، اگه گاز ندن، مجبورن ترمز کنن...
- بعد می‌افتن، توو شط؟
• عجب خریه! شطشون کجا بود؟
- پ چی..؟
• چه می‌دونم قرمساق‌ها دارن چه کار می‌کنن؟ بس که لنبوندن، رو دل کردن... حالا دارن توو حلق ما خالی می‌کنن.
- من که نفهمیدوم چی شده... یا خودِ قرمساقشون دارن کرم می‌ریزن و از این وضع سوداستفاده می‌کنن...
• سواستفاده..!
- حالا هر چی..! یا این که یک عده قرمساق‌تر از خودشون، اون بالا دارن از این وضع سوداستفاده می‌کنن.
• یا هر دو..!
- ها، ای درسته... یا هر دو..!









کارتون های مُلانصرالدین



اصل آتیش، از
این جا در می آد..!



نامه‌های جنجالی



درگذشته سبک زیبایی بود که برای بررسی مواضع واقعیِ شخصیت‌ها و سیاستمداران کشورها به نقل از آنان نامه‌ای می‌نوشتند و به جای مواضع اتوکشیدهٔ آن‌ها منتشر می‌کردند. گاهی مردم عادی باور می‌کردند که فلان سیاستمدار، چنین نامه‌ای نوشته است و علت اصلی این باور عموم آن بود که مفاد نامه، به مواضع شناخته شدهٔ او بیشتر از سخنان شیک و فریبنده‌اش شباهت داشت.

گاهی هم نویسنده آماتور بود و به شدت تحت تاثیر تصور خودش از دیگران، محصولات بی‌ربط و ضعیفی می‌آفرید. نامهٔ چالی چاپلین به دخترش، نمونهٔ بارز این گونه آثار است که در اصل، در تهران و به دست یک ایرانی مسلمان نوشته شده بود و سبب شد خیلی‌ها خیال کنند که چاپلین مسلمان شده است.

من تا به حال ندیده‌ام که کسی این سبک را وارد طنز کرده باشد و اگر کسی باشد تعجبی نمی‌کنم، چون این سبک، زمینهٔ بسیار مناسبی برای طنز دارد.

در این هفته، بیایید با هم تصور کنیم که اگر ولادیمیر پوتین، رئیس جمهوری روسیه بخواهد به همتای ترک خود، رجب طیب اردوغان نامه بنویسد، چه خواهد نوشت؟

سلام رجب جان..!

الان ساعت دقیقا نصف شبه و من تنها نشسته‌ام در دفترم و دارم فکر می‌کنم.

به کی..؟

شاید باورت نشه، اما من دارم به تو فکر می‌کنم. یک کاغذ جلومه و وسطش یک خط سراسری کشیدم و دارم یک طرفش اسم دوستام را می‌نویسم و طرف دیگه، اسم دشمنام. دشمنام معمولا دولت‌های عضو ناتو هستن. اما اسم تو را دقیقا کجا باید بنویسم؟

یعنی تو بی‌طرفی؟

جان من شوخی نکن! تو حتی بین بچه‌های خودت هم نمی‌تونی بی‌طرف باشی.

دربارهٔ تو هر گزینه‌ای امکان پذیره... وقتی می‌گم هر گزینه، واقعا هر گزینه..! حالا من به جهنم! اگه ناتو بخواد تصمیمی دربارهٔ هر موضوعی اتخاذ کنه، جایگاه تو کجاست؟ اگه الان، همین کاغذ جلوی باید باشه، اسم تو را کجا می‌نویسه؟

من مطمئنم که اون هم داره دقیقا در همین سردرگمی من سیر می‌کنه؛ عضو ناتویی، من هم با ناتو دارم می‌جنگم و تو کی هستی؟ یک میانجی..!

من نیروهام را در سوریه مستقر کردم و روزانه دارم می‌کشم، از کی؟ از شبه‌نظامیان هوادار تو و اون‌ها گاهی سربازهای منو می‌کشن، با سلاح‌هایی که در کشور تو تولید می‌شن.

ایران متحد منه و من ازش خواستم که پهپاد به من بده. خب اون هم همین کار را داره می‌کنه.

گرچه با کلی منت و آبروریزی رسانه‌ای که خب، هر کس با ایرانی جماعت کار کنه، باید با این روحیهٔ اون‌ها کنار بیاد. اما داره به من سلاح می‌ده، چون در تحلیل نهایی متحد منه.

بعد تو برای دولت اوکراین پهپاد می‌فرستی. پهپاد بیرقدار..! البته کم آورده و در جنگ با پهپادهای ایرانی ناتوان هستن، اما تو داری در اوکراین به عنوان متحد ناتو عمل می‌کنی و در سوریه، یک جبهه متفاوت با ناتو باز کردی و گاهی نیروهای تو اعضای ناتو را می‌کشن و نیروهای روسی را هم... گاهی هم نیروهای ایرانی را.. با همه هم رابطه داری و رفیقی..!

حالا فهمیدی چرا خوابم نمی‌آد؟ به قول این ایرانی‌های بی‌تربیت، مخم رسما گوزیده..!

دیروز صبح منو از خواب بلند کردن که دوباره به کریمه حمله موشکی کردن و می دونی من خیلی تند، زود، سریع چی پرسیدم؛ «اردوغان..؟» آجودانم با تعجب جواب داد: «نه خیر قربان..! اوکراین..!»

اگه تو حمله کرده بودی، خیلی خوب می‌شد؛ همه چیز می‌نشست سر جاش. همه چیز مرتب می‌شد.

فکرش رو بکن! هم من منتظرم که تو یهوکی خیانت کنی و هم ناتو..! هاهاهاها... عجب حکایتی..!

می‌دونی چرا از ایرانی‌ها خوشم می‌آد؟ تکلیفشون رو با زندگی مشخص کردن. به هیچ وجه، به کسی اعتماد نمی‌کنن. من اگر روزی تغییر جنسیت بدم و باهاشون بخوابم و از اون‌ها بچه‌دار بشم، همهٔ بچه‌هایی را که زاییدم می‌فرستن آزمایشگاه تا غل و غشی توو کارشون نباشه و بعد فکر کردی به همین جا ختم می‌شه؟ وقتی جواب آزمایشگاه بیاد که هیچ غل و غشی توو کارشون نیست و اتفاقا خیلی هم ناز و مامانی هستن، اون‌ها هیچ وقت به این بچه‌ها اعتماد نمی‌کنن. اگه یک سال اون جا بارون نیاد، قبل از بررسی هر علت طبیعی، می‌گردن تا ببینن این دو تا طفل معصوم چه غلطی کردن. آخرش هم ربطش می‌دن به من که عمدا و با هدفی خاص، اون‌ها را پوشک کردم.

اما ما روس‌ها هر قدر هم قلدر و آب زیر کاه بشیم، آخرش توو گیر و گور اون انترناسیونالیسم کارگری لعنتی گیریم. خیلی دلمون می‌خواد که همهٔ کارگرهای جهان با هم متحد بشن که چی کار کنن؟ لابد ما روس‌های بدبخت را تلکه کنن.

آرزوهای ما بازگشت به دوران تزاریسمه، اما با شعارهای انترناسیونالیسم کارگری؛ «کارگرهای جهان با هم متحد شوید!» ای زرشک..!

اما تو رجب جون..! معلوم هست که آرزوت چیه؟

اجازه دارم که نظر بدم؟ با اجازه، من فکر می‌کنم تو دنبال رجبیسمی... خلاصه و مفید..!

رجبیسم دیگه چی چیه؟ راستش خیلی پیچیده است؛ تلفیقی از عثمانیسم، آتاتورکیسم و در نهایت، خودمیسم... یعنی هر چه مرا خوش آید... هههههه قشنگ بود، نه..!

تمام سلاطین عثمانی جمع شدن، آتاتورک هم از گورش دراومده تا ببینه رجب طیب اردوغان را چه خوش آید؟

راستش من از ایرانی‌ها خیلی خوشم می‌آد. شاید چون هر دو از یک فرهنگین. باور کن بارها انتظار داشتم که فرداش بین شماها جنگ بشه و بعد، همه چیز برگشته سر جای اولش. کافیه تو یک گام جلو بذاری تا اون‌ها دقیقا به همون میزان پاشون رو جلو بذارن. عمرا بهت اجازه بدن پا از گلیمت دراز کنی.

تو هم خیلی شیطونی کردی؛ گاهی مثل یک بچه، اما آخر کار، به هیچ وجه سر به سر ایرانی‌ها نگذاشتی. آخرین بار، دیدن قیافهٔ الهام علییف خیلی بامزه بود. واقعا خیال کرده بود که قراره تو به زنگه زور حمله کنی و ارتباط بین ایران و ارمنستان را قطع کنی و راه جمهوری آذربایجان را با نخجوان باز کنی. من می دونستم که از همون اولش هم تو این خیال را نداشتی.

طفلک با من تماس گرفت که اگر جنگ ترکیه و ایران بشه، من این وسط چی کار می‌کنم؟ بهش گفتم برو یک دیاز پام ده بنداز گوشهٔ لپت و یک قلپ هم آب بخور و بگیر بخواب! دقت کن از یک قلپ بیشتر نشه، چون ممکنه فردا بارون بیاد... هههههه

با این حال، رجب جون دوستت داریم!

تا بعد..!

ولادیمیر (دقت کن، ولودیمیر تلفظ نکنی) پوتین

رئیس جمهوری فدراسیون روسیه





کارتون های خارجی





کارتون های خارجی





اخبار خارجه

قطع احتمالی کمک‌های آمریکا به اسرائیل

در پی انتقاد نخست وزیر اسرائیل، از کمک آمریکا به تروریسم، این احتمال وجود دارد که کمک‌های آمریکا به اسرائیل قطع شود.

به گزارش خبرگزاری فکاهی ملانصرالدین، زیاد سخنگوی وزارت امور خارجهٔ آمریکا در بارهٔ اعلام احتمال قطع کمک‌های آمریکا به اسرائیل تاکید کرد: «همش می‌گن من کارهای ساده‌لوحانه زیاد می‌کنم، اما خداییش هر چی فکر می‌کنم تروریست‌تر از اسرائیل دیگه وجود نداره. به همین علت اعلام کردم که احتمالا کمک‌های آمریکا به اسرائیل قطع می‌شه.»

بنیامین نتانیاهو تاکید کرد: «این که ما را به تروریسم متهم کنند، اصلا درست نیست، چون ما یا از عرب‌ها می‌کشیم و یا از خاورمیانه‌ای‌ها، اگر هم چند تایی اروپایی یا آمریکایی ناز مامانی را کشتیم، یا اشتباهی بوده، یا قبلا چشمکی به آمریکا اطلاع داده‌ایم.»

درجهٔ حرارت به درجه حرارت جهنم رسید

با توجه به افزایش درجه حرارت در تابستان و نزدیکی آن به درجه حرارت جهنم، عده‌ای به روحانیون ادیان مختلف پیشنهاد دادند که بخشی از گناهان آمرزیده شود.

به گزارش خبرگزاری فکاهی ملانصرالدین، یکی از پیشنهاد کنندگان در مصاحبه با خبرنگار ما گفت: «همان طور که می‌دونین درجه حرارت به نزدیکی درجه حرارت جهنم رسیده و ما به زودی در شرایط جهنمی قرار خواهیم گرفت. پس خواسته یا ناخواسته، الان ما در جهنم قرار داریم. اگه دوستان روحانی ما هنگام خواندن ادعیه، این پیشنهاد را به عرش خداوند متعال عرضه کنند که بخشی از گناهان کوچک آمرزیده شود، واقعا خیلی عالی می‌شه. برای گناهان بزرگتر هم، ما گناهکاران را راهی کویر لوت می‌کنیم که در آن جا از بالا و پایین، به خوبی برشته بشن.»

خبرنگار ما با شنیدن این پیشنهاد پاسخ داد: «مرتیکه داری مخسره می‌کنی، می‌خوای همین میکرفون رو...»

خیلی واقعا بی‌ادبه! از بی‌پولی مجبوریم نیگرش داریم. چون داوطلبانه کار می کنه. خب یارو فقط پیشنهاد کرده... تو هم بگو نع نمی‌شه..!

گزارش ویژه: سوئد اعلام کرد آزادی همه چیز سوزی داده می‌شود

وزارت کشور سوئد با صدور بیانیه‌ای اعلام کرد که آزادی همه چیز سوزی به زودی ابلاغ خواهد شد.

به گزارش خبرگزاری فکاهی ملانصرالدین، سخنگوی وزارت کشور سوئد در این باره به خبرنگاران گفت: «طبق موازین آزادی بیان، از این پس، هرکسی حق دارد، بسوزاند یا سوازنده شود.»

این زنیکه خیلی سخنگو در ادامهٔ سخنانش گفت: «اولین آزادی در حوزهٔ سوزاندن در سوئد به سوزاندن مردگان تخصیص داده شد که خدا را شکر خیلی هم جواب داده... آزادی بعدی هم در حوزهٔ «ک** سوزی» داده شد که در این زمینه عده‌ای مهاجر از خاورمیانه وارد شدن و در حال آموزش مردم سوئد در این زمینه‌ان. آزادی که ما الان داریم می‌دیم و باز به دست مهاجران خاورمیانه‌ایه، آزادی «خود ک***سوزی» است که بنا به فواید روان شناختی‌اش در زمینهٔ برقراری آرامش مورد تاکید دولت سوئد قرار گرفته است.»

خبرنگار ما از او پرسید: «چه اهدافی را در این زمینه دنبال می‌کنین؟»

زنیکه سخنگوه پاسخ داد: «بدون تعارف، یه مشت مهاجر رو سر ما هوار شدن که اون جا تا تونستن همدیگه را جر دادن و حالا وبال گردن ما شدن. اگه بخوایم بذاریم این جا هم اون دیوونه بازی‌ها را در بیارن، به قول شما، کار ما با کرام الکاتبین است.»

خبرنگار ما تاکید کرد: «خب دارن قرآن می سوزونن..!»

سخنگوه گفت: «خب بسوزونن! بهتره از این که پیر ما را بسوزونن. وقتی قرآن می‌سوزونن، کرمشون می‌خوابه و خلاص!»

خبرنگار ما پرسید: «خب نمی‌ترسین، مسلمون‌ها هم اون احمق قرآن سوز رو بسوزونن؟ یا یه جور خلاصش کنن؟»

سخنگوی وزارت کشور سوئد گفت: «من متوجه نمی‌شم. راستش این روزها گوشام خیلی سنگین شده... یعنی اصلا نمی‌فهمم، شما چی می گین...»

خبرنگار ما تا دوباره خواست توضیح دهد، سخنگوه پاسخ داد: «هیچ فایده‌ای نداره که برام توضیح بدین، گوش من خیلی سنگینه. هر کی هم مرد، من از صمیم قلب متاسف می‌شم.»

خبرنگار ما تاکید کرد: « آهان..! از اون لحاظ..!»



خبرگزاری فکاهی ملانصرالدین

MollaNasroddin Satire News Agency

واقعیت خنده دار است!

گزارش ویژه: سوئد اعلام کرد آزادی همه چیز سوزی داده می‌شود

خبرهای سیاسی

پت و مت

اردوغان: بعد از انتخابات من می‌دونم و شما

دعوا بر سر تایوان

دیدار ویلیام برنز با محمد بن سلمان

دیدگاه

دو کلوم حرف حیز – در شمارهٔ ۵۶

مجلهٔ فکاهی ملانصرالدین– ۵۶

http://mollanasroddin-magazine.ir http://msn-agency.ir



خوشگل الحکایات

اشعر الشعرای پخته دل
حیدر سهیلی اصفهانی (صخره)

خبرنگار آدم است؟

آدم بی‌کس و کاری یهوکی گشته نگار
اون هم کی، خبرنگار..!
روز او آمد شده برند روز
طالعش نحس است و روزش عین شب تیره و تار

مفلس لله، غریب ابن غریب
زار بی‌زار و نحیف و بس نزار

ای عزیز روزهای سخت و تیره، ای بزرگ
روز تو فرخنده بادا، کار تو قطعا سترگ
دست تو بوسم تو ای درد آشنا
راه را روشن نگهدار اندر این یغمای گرگ

مفلس لله، غریب ابن غریب
زار بی‌زار و نحیف و بس نزار

کار قاطر، خوردن یابو، نصیبش حد خر
با شرافت گر کند نقل خبر
با عیال و خان و مانش بی‌پدر
می‌شود هی در بدر هی در بدر

مفلس لله، غریب ابن غریب
زار بی‌زار و نحیف و بس نزار

جرم او پاکی دست و اتهامش حرف نو
گر رود رو به جلو
بدعت آورده و بد کرده و با فوش و تفو
می‌شود بی‌آبرو

مفلس لله، غریب ابن غریب
زار بی‌زار و نحیف و بس نزار



MollaNasroddin Satire Magazine 57



به امید آن که روزی این بازی پایان یابد- کاریکاتوریست ناشناس؛ ۱۷۸۹ در جریان انقلاب کبیر فرانسه